

# نسیم خوش خاطرات

## مجموعه آبنبات‌های طعم دار مهرداد صدقی روی دور تند



مانند ماشین زمان می‌ماند؛ کافی است چند صفحه اولش را بخوانی تا خودت را در گذشته ببینی. سه گانه مهرداد صدقی را می‌گویم. آبنبات‌هایی با طعم هل، پسته و دارچین. تو را تا عمق دهه

۶۰ و ۷۰ می‌برند و مجبور می‌کنند در زمستان در صف اجناس کوپنی بایستی، یا برف پارو کنی. بافتنی که خریده‌ای، بخاری نفتی و علاءالدین را روشن کنی. تابستان هایش هم که دیگر نگو! بچه‌های آن دهه همگی خاطرات زیادی از تابستان‌های داغ و شلوغ کودکی هایشان دارند. همان زمانی که پسران چندتا چندتا تپله بازی می‌کردند یا در مکانیکی و تعویض روغنی، سر و رو سیاه می‌کردند که مادر شب حسابی قربان صدقه‌شان برود. دختران زیر چادرهایی که به هم گره زده بودند خاله بازی می‌کردند و برخی هایشان هم در خانه همسایه خیاطی یاد می‌گرفتند. این جور بود که اگر تابستان حرفه‌ای یاد نمی‌گرفتی سرت کلاه بزرگی رفته بود، مثل حالا نبود که تمام سه ماه تابستان را پای بازی‌های مجازی و گوشی و اینترنت حرام کنند.

خانم‌های خانه‌دار یا در حال سبزی پاک کردن  
برای آتش پشت پای همسایه بودند یا در حال  
چسب زدن لباس رزمنده‌ها. مردان هم که حتما  
یا سرکار بودند یا خط مقدم.

در مجموعه آبنبات ها همراه ته تغاری بازیگوش خانواده با به کوچه های بنجورد می گذاریم و از ته دل قهقهه می زنیم. پسر وراج و شکمویی که تا دسته گلی به آب نمی دادر وروز شب نمی شد. «آبنبات هل دار» روایت نوجوانی محسن است که با عروسی محمد، برادرش شروع می شود. محمد که تصمیم دارد بعد از عقد به جبهه برود، مسؤولیت های خودش را به محسن می سپارد بلکه کمتر آتش بسوزاند. محمد از جبهه نامه می نوشت، اما دیر به دیر «امان روزی چندبار نامه محمد را می خواند و پس از بوسیدنش آن را با پاکتس لای قرآن می گذاشت. به ذهن رسید، حالا که امان اینقدر از خواندن نامه محمد خوشحال می شود از طرف محمد برایش نامه

بنویسم و به آدرس خودمان پست کنم» و این ماجرا آغاز مسئولیت‌پذیری محسن بود. نامه‌ای نوشت و به آدرس خودشان پست کرد، اما نامه محسن با نامه محمد هر دو در یک زمان رسید و دستش‌رو شد.

اولین بارش نبود، آخرین بارش هم نبود. حالا به شیطنتهای محسن، عاشق «دریا» شدنش را هم اضافه کنید.

برای محسن مدرسه و خانه و کوچه فرقی نداشت. حس می‌کرد با رفتن محمد یکشبه بزرگ شده است و پا جا پای محمد گذاشته است. می‌خواست مثل محمد باشد، آقا و خوش اخلاق اما صبح که می‌شد تمام قول و قرارهایش یادش می‌رفت. محسن در دروغ گفتن استاد بود؛ جوری با دروغ‌هایش بند بند ماجراها را به هم وصل می‌کرد که خودش هم باورش می‌شد دروغ نیست؛ مثل آن شب عیدی که ماهی گلی خانه‌شان را به دریا داد و با بقیه پولش برای خودش ماهی کوچک‌تری خرید. در جواب سوال‌های مکرر خانواده گفت: «یک ماهی قرمز خریدم، توی راه تنگش شکست. دوباره برگشتم؛ ولی چون دوباره پول نداشتم، ماهی فروش مجبور شد این ماهی را توی مژمما جا بکند» اشیا، مراسم، اتفاقات و ماجراهای نوستالژیک مانند نسیمی خوشبو در همه جای کتاب صدقی می‌وزد و روایتش را جاندار و دوست‌داشتنی می‌کند. مثل آنجا که از پدیده نوظهور «موز» حرف می‌زند. خب آن زمان‌ها که مثل حالا نبود تا هر چیزی

را اراده کردی موجود باشد. بعضی میوه ها مثل موز اصلا در ایران نبود. حاجی که از عربستان برمی گشتند چند تایی با خودشان می آوردند. «بی بی یواش یواش در کیفش را باز کرد و با آهنگ زیر صدایی که خودش برای این صحنه پخش می کرد، با گفتن «جین جین جین»، ناگهان مانند شعبده بازاها چند عدد موز درآورد.» زنگ خانه را زدند، همه و حتی آقا جان که داشت می رفت در را باز کند، موزشان را خورده بودند و فقط مال من مانده بود. تصمیم گرفته بودم باطمینان آن را بخورم تا مزه اش برای سال ها در ذهنم بماند» غافل از این که احسان، پسر محمد، مهمان پشت در بوده و بلافاصله پس از وارد شدن به خانه موز را از دست محسن گرفت و خورد «تا آن روز موز نخورده بودم؛ اما آن روز اولین موز عمرم بود که نخوردم.»

از طرف دیگر روایت صدقی، روایتی اقلیمی است که رسوم، موقعیت جغرافیایی، فرهنگ، سنت‌ها و حتی بازی‌های محلی بخورد مانند تاروپود درهم تنیده شده است که همین حفظ اصالت در نویسنده باعث شده بخش‌هایی از «آبنبات پسته‌ای» با صدای خود نویسنده، در برنامه «رادپوهنت»

در مجموعه آبنبات‌ها  
همراه ته تغاری  
بازیگوش خانواده پا  
به کوچه‌های بجنورد  
می‌گذاریم و از ته دل  
قهقهه می‌زنیم، پسر  
وراج و شکمویی که  
تا دسته گلی به آب  
نمی‌داد روزنش  
شب نمی‌شد



با عنوان قصه‌های بجنورد تهیه و پخش شود.

طعم آبنبات‌های محسن پسته‌ای شده و جلد اول تمام می‌شود. همراه با تغییر جلد، او هم چندسالی بزرگ‌تر می‌شود، اما ذره‌ای از شیطن‌هایش کم نمی‌شود که هیچ، زبان درازتر هم شده است. دروغ‌هایی می‌گوید که با لورفتنشان موقعیت‌های خنده‌دار زیادی را به وجود می‌آورد. پس از ازدواج محمد نوبت ملیحه است که سر و سامان بگیرد. محسن که نمی‌تواند لحظه‌ای آرام بگیرد و دسته گل به آب ندهد سر هر مراسم خواستگاری، داستانی جدید می‌سازد. ماشا... در این زمینه حساسی خلّاق است. کل‌کل‌های خواهر برادری را همه‌مان تجربه کرده‌ایم. همان چیزی که بخش زیادی از روایت این آبنبات را شکل می‌دهد. محسن از ملیحه کوچک‌تر است و حالا در نبود محمد سعی می‌کند با فضولی و کارشکنی و اذیت‌های مختلف مرد بودنش را به رخ خواهر بزرگ‌تر بکشد.

با ورود به «آبنبات دارچینی» به خلاق شدن محسن فداکاری از روی هوی و هوس شکمش هم اضافه می‌شود. اوایل دهه هفتاد است. «من داشتم صبحانه می‌خوردم تا بروم دبیرستان. برایمان از روستای طبر کره محلی ترو تازه‌ای که بی شباهت به گلوله برفی نبود، آورده بودند و چون خیلی خوشمزه بود داشتم با فداکاری هرچه تمام‌تر و خوردن بیش از حد به سلامتی مامان و آقا جان و بی‌بی کمک می‌کردم». اصلاً این بچه را باید با «امان... خان» مقایسه کرد. آدمی که در همه حال یک گوشه می‌نشند و فقط می‌خورد، برایش فرقی نمی‌کند جنگ است یا صلح. «دریا» را که یادتان هست؟ همان دختر با حجب و حیای که در جلد اول دل محسن را ربوده بود، در این جلد دیگر برای خودش دختر کاملی شده و محسن در قامت همسر به او نگاه می‌کند.

«از بس دلم می‌خواست با کسی درباره دریا و پدرش حرف بزنم و نمی‌شد، سعی کردم از زاویه‌ای دیگر سر صحبت را با دایی اکبر باز کنم و با او درد دل کنم. برای همین جمله زینب خانم را برای دایی بازگو کردم و گفتم: ولی، به نظر آدم نباید این جور ازدواج کند. دایی گفت: آدم که ها... ولی خاتو که آدم نیستی. خا حالا کی به تو زن مده؟ قیافه‌تم که مثل توشله تیر خورده میمانه» البته در آبنبات دارچینی هم محسن به وصال یار نمی‌رسد. شاید آبنبات بعدی ماجرای عروسی محسن باشد.

راستی هنگام مطالعه با صدای آهسته بخنیدید، همسایه‌ها خوابیده‌اند!

# آگهی تجدید فراخوان و مزایده



شهرداری  
شاهرود

## نوبت اول

سازمان سیما، منظر و فضای سبز شهری شهرداری  
شاهرود در نظر دارد، نسبت به جذب سرمایه گذار  
جهت تجهیز و راه اندازی و اجاره سینمای ۵ بعدی  
در مکان پارک شهدای محراب جنب تاکسیرانی  
و همچنین اجاره غرفه های آبشار و سطح شهر و  
نیز مزایده پیست دوچرخه سواری اطراف دیوار  
دوب آهن و دیگر نقاط سطح شهر اقدام نماید  
لذا از کلیه متقاضیان دعوت به عمل می آید جهت دریافت اسناد  
مزایده به امور قراردادهای سازمان سیما، منظر و فضای سبز  
شهری مراجعه و نیز جهت کسب اطلاعات بیشتر به سایت  
شهرداری شاهرود: [www.shahrood.ir](http://www.shahrood.ir) مراجعه و یا با  
تلفن: ۰۳۲-۳۳۲۶۴۰۴۰ تماس حاصل نمایند.  
ضمناً مهلت ارسال پیشنهادات تا پایان وقت اداری روز  
سه شنبه مورخ ۹۸/۰۵/۰۱ می باشد.

چاپ نوبت اول: ۹۸/۰۴/۱۸

چاپ نوبت دوم: ۹۸/۰۴/۲۵

محمد حسن حیدریان

سرپرست سازمان سیما، منظر و فضای سبز شهری شاهرود